

بررسی واژه‌های شناور در رساله ارشاد‌المیریدین کمال‌الدین حسین خوارزمی

آذر خانی*

فاطمه مدرسی**، بهمن نزهت***

چکیده

واژه‌های شناور یا مفردات آن دسته از واژه‌هایی هستند که عنوان صرفی ثابتی ندارند. به عبارتی، این واژه‌ها بین دو حوزه ساخت‌واژه و نحو قرار می‌گیرند. از یک سو، واژه‌اند و از دیگر سو، تعیین معنای دقیق آن‌ها مستلزم دقت در روابط نحوی و جایگاه آن‌هاست. بنابراین، مقولاتی واژگانی - نحوی به‌شمار می‌روند. از این رو، باید در ارتباط با دیگر واژه‌های جمله سنجیده شوند تا بتوان آن‌ها را به یکی از مقولات نحوی زبان فارسی نسبت داد. مقاله حاضر با شیوه توصیفی - تحلیلی سعی دارد که این واژه‌ها را در متن کتاب *ارشاد‌المیریدین کمال‌الدین حسین خوارزمی* بررسی کند. براینکه پژوهش حاکی از آن است که واژه‌های بس / بسی، چند / چندین، چنین / چنان، چون / چو، هم‌چو / هم‌چون، چه / دگر / دیگر، که، مگر، هم، همه، هیچ، یک، و تا از واژه‌های شناوری هستند که در این متن به‌کار رفته‌اند. بیش‌تر این واژه‌ها در نقش‌های دستوری قید (پرسش، منظور، زمان، شرط، استثنا، تردید، افزایش، نفی، و ترتیب)، صفت (مقدار، پرسشی، مبهم، و تعجبی)، حرف اضافه، مسندلیه، هم‌پایگی، و ضمیر (مبهم، پرسشی، غیرپرسشی، و شمارشی) به‌کار رفته‌اند. در این میان «که» پرکاربردترین واژه شناور این

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه (نویسنده مسئول)، khaniazar55@gmail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، f.modarresi@urmia.ac.ir

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، b.nozhat@urmia.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۵

متن است و جمله بعد از آن در نقش ضمیر غیرپرسشی، پیوند، مسندالیه، صفت، مفعول، قید زمان، و قید شرط ظاهر شده است.

کلیدواژه‌ها: دستور، واژه‌های شناور (مفردات)، خوارزمی، ارشاد المریدین.

۱. مقدمه

واژه‌های شناور در دستور زبان فارسی واژه‌هایی‌اند که تحت عنوان صرفی خاصی دسته‌بندی نشده‌اند. در دستور زبان‌های سستی با عنوان «مفردات» به این واژه‌ها اشاره شده است. در واقع، این واژه‌ها «اقلام واژگانی متفرقه‌ای هستند که علی‌رغم شکل ثابتی که دارند، عنوان صرفی ثابتی ندارند» (نوبهار ۱۳۸۹: ۲۸۶). کاربرد این واژه‌ها به‌ویژه در متون ادبی گذشته بسیار بوده است و از این‌رو تعیین معنای واقعی آن‌ها و در واقع تعبیرشان همواره «مشکلاتی» را چه در تشخیص و چه در تولید و کاربرد خود برای سخن‌گویان زبان، معلمان دستور، و دانشجویان ادبیات به‌وجود می‌آورد» (همان: ۲۸۶-۲۸۷). درحقیقت، اگر بر طبق دیدگاه‌های زبان‌شناختی به دستور زبان فارسی و به‌ویژه مبحث مفردات نظر کنیم، می‌توان گفت که این واژه‌ها به‌نوعی در حدفاصل مورفولوژی (ساخت‌واژه) و نحو در نوسان‌اند و مشخص کردن معنای آن‌ها مستلزم این است که در تحلیل، از حوزه ساخت‌واژه فراتر رویم و روابط نحوی این واحدهای واژگانی را در کل جمله موردتوجه قرار دهیم. در واقع، محدوده این واژگان حوزه ساخت‌واژه و نحو است. از این‌رو، می‌توان این واژه‌ها را مقولاتی واژگانی-نحوی دانست که باید «در ارتباط با دیگر عناصر جمله، یعنی روابط نحوی در جمله، سنجیده شوند تا آن‌که به مقوله خاصی نسبت داده شوند» (مدرسی ۱۳۸۷: ۴۲۱).

تعداد واژه‌های شناور در زبان فارسی زیاد است. به‌ویژه در متون ادبی کاربرد این واژه‌ها به‌دلیل ماهیت نثر قدیم فارسی فراوان است. وجود فراوان این واژه‌ها در نظم و نثر قدیم می‌تواند یکی از عوامل دشواری در یافتن معنای جملات باشد؛ به‌گونه‌ای که معنای چنین واژه‌هایی در متون ادبی قدیم نیازمند تعبیر، تفسیر، و مهارت خاصی است.

۲. بیان مسئله

رساله ارشاد المریدین تألیف شیخ حسین خوارزمی، عارف نام‌دار قرن نهم هجری، است. وی این رساله را در آداب سلوک و رفتارهایی که سالک باید از آن‌ها پیروی کند، به‌رشته تحریر درآورده است. این رساله آن‌طور که بایسته است خاصه از دیدگاه زبان‌شناسی و

کاربرد واژه‌های شناور مورد توجه پژوهندگان قرار نگرفته است. این مقاله بر آن است که کاربرد واژه‌های شناور (مفردات) را در این رساله مورد بررسی قرار دهد.

۱.۲ پیشینه موضوع

مبحث واژه‌های شناور در برخی پژوهش‌ها تحت عنوان «مفردات» یاد شده و بررسی‌هایی درباره آن صورت گرفته است. بهروز در چندین مقاله، که در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز به چاپ رسانده است، تحت عنوان «مفردات» به این مبحث دستوری پرداخته و نوشته است: «دانستن معانی و انواع مفردات (ادوات و حروف) برای درک معانی جمله‌ها کمک بسیاری می‌کند. متأسفانه درباره مفردات زبان فارسی تاکنون کار جامع و منظمی انجام نیافته است» (بهروز ۱۳۴۸: ۱۱۳). بهروز تعداد این مفردات را بیش‌تر دانسته و حتی به حروفی چون «ب» و «و» نیز به‌عنوان مفردات اشاره کرده است. در برخی واژه‌های شناوری چون «ا» (الف) نیز تعداد معانی آن را تا هیجده مورد برشمرده است. نوبهار تعدادی از این واژه‌ها را طی مقاله‌ای بررسی کرده و نوشته است:

باین‌که در برخی از کتاب‌های دستور از این‌گونه واژه‌ها، به‌طور اجمالی ذکری شده است، ولی عنوان صرفی ویژه‌ای برای آن‌ها تعیین نگردیده، یا این‌که به‌طور دقیق آن‌ها را در زمره یکی از اقسام کلام خاص (یعنی اسم، صفت، ضمیر، فعل، قید، حرف، و صوت) طبقه‌بندی نکرده‌اند (نوبهار ۱۳۷۳: ۵۱۵).

مدرسی در فرهنگ زبان‌شناسی - دستوری خود به این مبحث پرداخته و شماری از این واژه‌ها را با مثال‌هایی توضیح داده است (بنگرید به مدرسی ۱۳۸۷: ۴۲۱-۴۳۴). نوبهار این واژه‌ها را با مثال‌های متعددی از نظم، نثر، و هم‌چنین زبان گفتاری و نوشتاری امروز ذیل سیزده عنوان بررسی کرده (بنگرید به نوبهار ۱۳۸۹: ۲۸۶-۳۱۹) و از «ا» (الف) به‌عنوان یکی از واژه‌های شناور ذکری به‌میان نیاورده است. در سایر کتاب‌های دستوری، مبحث مستقلی به چنین واژه‌هایی اختصاص نیافته و برخی از آن‌ها مثل «هم»، «همه»، و ... در ذیل عنوان نقش‌های دستوری دیگر بررسی شده‌اند و بررسی جامع و کاملی از این مبحث در کتاب‌های دستور زبان فارسی و زبان‌شناسی صورت نگرفته است. ازسوی دیگر، جای دارد که این مبحث برطبق معیارهای زبان‌شناختی بررسی و تقسیم‌بندی‌های روشنی از آن‌ها ارائه شود. نکته دیگر این‌که برای بررسی جامع‌تر این موضوع باید بررسی این واژه‌ها را در متون ادبی (مطالعه‌ای در زمانی) با بررسی آن‌ها در گفتار و نوشتار امروز (بررسی هم‌زمانی) جدا

کرد. پژوهش حاضر سعی دارد که این مبحث را در یکی از متون مربوط به قرن نهم هجری (رسالة/ارشاد المریدین شیخ حسین خوارزمی) موردکنندوکاو قرار دهد.

۳. بحث و بررسی

قرن دهم در تاریخ ادبیات فارسی بسیار حائز اهمیت است، زیرا در این قرن شعرای نام‌دار و عرفای صاحب‌کمال فراوانی ظهور یافته‌اند که هرکدام از آنان به‌نحوی در تاریخ ادب و عرفان ایرانی تأثیرگذار بوده و آثار فاخری از خود به‌یادگار نهاده‌اند. یکی از این صوفیان صاحب‌کمال، اما گم‌نام این دوره از تاریخ تصوف ایران (قرن دهم هجری) صوفی وارسته‌ای به‌نام شیخ «کمال‌الدین حسین بن شهاب‌الدین خوارزمی اندجانی» است.

کمال‌الدین حسین خوارزمی از برجسته‌ترین متصوفان ایرانی این قرن است که در عرفان و تصوف مکتب خراسان بزرگ، صاحب‌نام‌ونشان بوده و از خلفای شیخ «حاجی محمد الخبوشانی» و از اقطاب سلسله «کبریویه ذهبیه همدانیه حسینیه» است که در عرفان و تصوف آثار گرانسنگی از خود به‌یادگار گذاشته است. یکی از آثار صوفیانه او رساله فخریه/ارشاد المریدین است که در موضوع آداب سیر و سلوک، به نثری ساده و روان، در قالب یک دیباچه، چهار فصل، و یک خاتمه به‌دست خود او به‌رشته تحریر درآمده است.

این کتاب می‌تواند از جنبه‌های مختلف زبان‌شناسی موردبررسی قرار گیرد که از نظر نشان‌دادن کاربرد زبان در قرن نهم اهمیت دارد. در این پژوهش از نظر کاربرد واژه‌های شناور آن را موردبررسی و مذاقه قرار می‌دهیم. از دیدگاه زبان‌شناختی در زیرشاخه ساخت‌واژه می‌توان واژه‌های شناور را تک‌واژ (morpheme) در نظر گرفت که به روابط نحوی پای‌بندند. به این معنا که برای دانستن مقوله‌ی مربوط عناصر جمله، یعنی تعیین رابطه‌ی نحوی، ارزیابی شوند تا به مقوله‌ی خاصی نسبت داده شوند (نوبهار ۱۳۸۹: ۲۸۷). در بیشتر کتاب‌های دستوری و پژوهش‌های مرتبط، واژه‌های یادشده بسته به معنایی که از آنها فهمیده می‌شود، ذیل یکی از اقسام کلمات قرار داده شده‌اند و در برخی از کتاب‌ها نیز از ذکر این واژه‌ها شاید به‌دلیل فراوان بودن آن و هم‌چنین دقت و ظرافتی که در مشخص کردن معنای آن‌ها لازم است خودداری شده است. تعداد و شمار واژه‌های شناور، آن‌گونه که در کتاب‌های دستورزبان آمده، بسیار است. هرکدام از این واژه‌ها نیز «به‌تنهایی و به‌نوبه خود دارای گونه‌هایی هستند و همین گونه‌گونی بحث آن‌ها را بیش از پیش پیچیده و مفصل می‌نماید» (همان: ۲۸۷). متداول‌ترین واژه‌های شناور را می‌توان این موارد دانست:

«الف) بس، بسی، تا، چند/چندین، چنین/چنان، چون/چو/هم‌چون/هم‌چو، چه، دگر/دیگر، که، مگر، هم، همه، هیچ و یک/یکی.

۱.۳ الف) «ا»

«الف) از جمله مفردات به‌شمار می‌رود که مفید معنی اطلاق یا اشباع، پاسخ، تعظیم، تفخیم، معنای حاصل مصدری، مبالغه و کثرت، و دعاست و گاه به‌جای تنوین نیز به‌کار می‌رود. از سوی دیگر، به‌عنوان پس‌وند واژه‌ساز در صفت فاعلی مفید معنی قابلیت است. در رساله/ارشاد/المربدین زمانی در پایان واژه قرار می‌گیرد و رساننده معنای «کثرت و فراوانی» است:

فقر دریایی است موج و عمیق ای بسا کشتی که در وی شد غریق

(خوارزمی: ۳۹)

و گاهی کاربرد ندایی دارد و در آخر اسم می‌آید. مانند «خداوندا»:

خداوندا تویی دانای حالم که اندر معصیت بس پایمالم

(همان: ۳۲)

کاربرد «ا» نیز نمونه‌های بسیاری در رساله/ارشاد/المربدین دارد.

۲.۳ بس / بسی

این دو مورد از واژه‌های شناور در دو نقش صفت مقدار و قید در زبان ادبی ظاهر می‌شوند. این دو واژه نیز در متن به‌کار رفته‌اند. در برخی موارد به‌عنوان قید مقدار استفاده شده و مفید معنای کثرت است که این مفهوم را به‌مسند جمله اضافه می‌کند:

خداوندا تویی دانای حالم که اندر این معصیت بس پایمالم

(همان: ۳۲)

در موارد دیگر صفت مقدار شمارشی است که هم‌راه با اسم آمده است:

به جست‌وجوی تو هر سو دویدم ز سودای تو بس راهی بریدم

(همان: ۳۲)

«اگرچه در مکه بسی کسان بودند که به‌حَسَب صورت از رسول صلی‌الله علیه و سلم فقیرتر بودند» (همان: ۴۰).

- «فرمود که بسی وقت بود که می‌خواستم که این علم با تو بیاموزم» (همان: ۴۹).

واژه بسی نیز در موارد کم در متن به‌کار رفته است:

- «بسی ترددات در این جا پیش آید که آیا این شخص کامل هست یا نی؟» (همان: ۵۵).

۳.۳ تا

حرف «تا» نیز یکی از واژه‌های شناور است. در زبان محاوره و زبان مکتوب به‌صورت برخی از گونه‌های واژگانی از قبیل حرف اضافه، پیوند، و حتی عملکرد [نقش] یک جمله ظاهر می‌شود.

در نقش حروف اضافه، از جمله حروف اضافه ساده‌ای است که در رساله/ارشاد المریدین به‌کار رفته است. حرف «تا» در بیش‌تر موارد در متن این رساله با بسامد بالایی کاربرد یافته است. کاربردهای این واژه در متن حاضر به موارد حرف اضافه، حرف ربط وابستگی، قید منظور (علت)، و قید زمان منحصر می‌شود.

۱.۳.۳ کاربرد در نقش حرف اضافه

گاهی «تا»، به‌عنوان حرف اضافه، رساننده معنای نهایت است. کاربرد این واژه به چندین مورد منحصر می‌شود:

از آن زمان که دمی می ز جام او خوردم بگشت تا به ابد، مستیم ز لذت او

(همان: ۳۵)

- «و این طریق امانت تا این زمان که بر وجه استمرار به این بنده رسیده است» (همان: ۵۰).

- «از این زمان تا به حضرت [صلی‌الله علیه و سلم] چنان‌که ذکر کرده شد» (همان: ۵۳).

- «تا آخر چنان شد که گفت» (همان: ۷۲).

- «اول لفظ «لا» را که از ناف تا سینه می‌کشد نفی شیطان می‌کند» (همان: ۷۹).

۲.۳.۳ کاربرد درنقش حرف ربط وابستگی

«تا» به این معنی کاربرد بیش‌تری در متن دارد و از بسامد بالایی برخوردار است. در این معنا، «در آغاز جمله‌ای می‌آید و آن را به جمله دیگر وابسته می‌کند ... جمله وابسته را به عنصر غیرقیدی و گاه به قید تأویل می‌نماید» (مدرسی ۱۳۸۷: ۴۲۴).

۳.۳.۳ کاربرد درنقش قید منظور (علت)

- «در میدان ارادت می‌راند تا به چوگان هدایت عظمی و اعانت همت والای آن مقتدا، گوی سعادت را به سرحد عنایت ابد و دولت سرمد رساند» (خوارزمی: ۳۴).

- «بر وجه ایجاز و اختصار بالفاظ واضح در این رساله مسطور گردانیده شد تا طالبان را وثیقه عمل باشد» (همان: ۳۶).

- «پس سالک باید که همیشه سعی نماید تا غشایش انفسی را به آتش دریافت در بوتۀ مجاهده مصفی و مزکی گرداند تا از رقیب نفس خلاصی یابد» (همان: ۴۲).

- «هرچه به خاطرش رسد، زودزود نگوید تا دل گیر نگردد» (همان: ۷۲).

- «همیشه سعی کند تا به اعمال و افعال، مقبول طبع شیخ گردد» (همان: ۷۲).

- «درابتدا خاموشی پیشۀ خود سازد تا گوهر معنی در صدف دل او پرورش یافته به کمال برسد» (همان: ۷۴).

- «اثر هر ذکری را به دل رساند تا دل ذاکر گردد» (همان: ۸۰).

هم‌چنین، در صفحه‌های ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴ و ۸۵ به کار رفته است.

۴.۳.۳ کاربرد درنقش قید زمان

به این معنا نیز در متن از بسامد بالایی برخوردار است.

که قطره تا صدف را درنیابد نگردد گوهر و روشن نتابد

(خوارزمی: ۴۲)

- «ای عزیز! باید دانست که طالب تا جمیع بند و پیوند نفس را نشکند و به بال همت پروازی کرده از عقبات هواو هوس درنگذرد» (همان: ۴۳).

- عشق آن نبود که عاقبت زو برهند تا پای مراد بر سر غم نهند
(همان: ۴۴)
- تا عشق تو اندر دل ویران من است اقبال سعادت است که در شأن من است
(همان: ۴۴)
- «زیراکه تا از آن عالم او را غفلت نشود، بدین ظلمت آباد بدن روح او را تعلق و آرام نشود» (همان: ۵۴).
- «به توجه تمام به ملاحظه معنی مشغول شود تا آفتاب برآید» (همان: ۶۴).
- «تا محبت شیخ در دل او بود، امید قبول توبه است» (همان: ۷۴).
- «زیراکه تا جویبار باطن مرید به دریای باطن شیخ پیوسته نباشد، از آب آن قطره در این جویبار نرسد» (همان: ۸۴).
- «آن‌ها که قدم در دایره عشق می‌نهد تا از سر جان نگذرند، در حرم‌سرای سلطان عشق محرم نگردند» (همان: ۴۴).
- هم‌چنین، در صفحه‌های ۵۴، ۶۱، ۶۵، ۶۸، ۶۹ و ۸۵ نمونه‌های بسیاری می‌توان یافت.

۵.۳.۳ کاربرد درنقش جمله پایه، در مفهوم «ببینیم که»

- در متن به این معنا تنها یک مورد را می‌توان یافت:
- «تا تخم ارادت از خرمن کدام صعب دولت در مزرعه باطن او می‌افتد» (خوارزمی: ۵۵).

۴.۳ چند / چندین

- این دو واژه شناور به‌عنوان قید پرسش، صفت پرسشی، ضمیر پرسشی، و صفت مبهم به‌کار می‌روند. در متن *ارشاد المریدین* کاربرد کم‌تری دارد. تنها درنقش صفت مبهم به‌کار رفته است. به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود:
- «ورقی چند از حالات مجربه اوان طلب خویش و شرایط و آدابی که موقوف علیه سلوک سالکان و روش عارفان است بر وجه ایجاز و اختصار...» (خوارزمی: ۳۶).
- «طایفه مدعیان بوالهوس با چندین تعلق و تعین و خیالات فاسده...» (همان: ۳۸).
- «باید بدانند که این چندین هزار عقبه مهلکه و امراض و علل که پیدا شده...» (همان: ۵۴).

۵.۳ چنین / چنان

به‌عنوان ضمیر، صفت، و قید در جمله ایفای نقش می‌کنند. به‌عنوان صفت و ضمیر در متن نیز به‌کار رفته است:

۱.۵.۳ کاربرد در نقش صفت

- «طایفه مدعیان بوالهوس با چندین تعلق و تعین و خیالات فاسده چنین گمان ببرند» (همان: ۳۸).

جناب عشق بس عالی‌ست موسی‌همتی باید که نتوان بر چنان طوری‌شدن بی‌همت والا (خوارزمی: ۳۹)

- «و این چنین حبس حواس نظر به حال مبتدیان است» (همان: ۷۶).

۲.۵.۳ کاربرد در نقش ضمیر

- «و پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌و سلم نیز چنین فرموده است» (خوارزمی: ۶۱).

- «تا آخر چنان شد که گفت» (همان: ۷۲).

- «حضرت شیخ فریدالدین عطار چنین فرموده‌اند» (همان: ۷۴).

- «آن‌گاه سلام کند و گوید چنین و چنان دیده شد و نگوید که چنین دیدم» (همان: ۷۸).

۶.۳ چون / چو؛ هم چون / هم چو

در نقش پیوند، حرف اضافه، صفت پرسشی، قید پرسش، و اسم (در ساخت صفت مرکب) می‌توانند نقش بپذیرند. این واژه‌ها در متن کاربرد فراوانی دارند و با بسامد بالایی به‌کار رفته‌اند. در سه نقش قید پرسشی، حرف پیوند، و حرف اضافه در متن آمده‌اند.

۱.۶.۳ کاربرد در نقش قید پرسشی

در این کاربرد واژه چون به‌معنی «چرا» و «چگونه» به‌کار می‌رود (نوبهار ۱۳۸۹: ۳۱۷). به این معنی می‌توان کاربردهایی را در متن یافت:

تو دانایی بهر راز نه‌انم که اندر حیرت چون سوخت جانم

(خوارزمی: ۳۱)

- «او را به خود آگاهی نیست با دیگری چون تواند پرداخت و رهنمونی کرد؟» (همان: ۶۰).
- «اگر درویشی را این چنین مشکل شود، از آن چون گذرد؟» (همان: ۷۲).

۲.۶.۳ کاربرد در نقش حرف پیوند

با این معنا در متن دارای بسامد زیادی است. در واقع، در بیش تر موارد به این معنا استفاده شده است. چون و نظایر آن در این جایگاه از حروف ربط وابسته ساز جمله‌های قیدی است و در معنی زیراکه، هنگامی که، اگر، به علت این که، از آن جایی که، و ... به کار رفته است. به چندین مورد اشاره می‌شود:

- چو سر دادی مرا اندر بیابان جدا انداختی از خویش و یاران (خوارزمی: ۳۲)
- «چو مبشر سعادت ابدی منشور "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا" را بر توفیق "ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ" به نام این بنده مسجل ساخت» (همان: ۳۵).
- «چون به اذن الله از انفاس طیبه مقتدا به ارشاد طالبان الله و سوختگان شراره آه مأمور گشت» (همان: ۳۵).
- «چون باز مقبول دل شیخ گردد، همه او را قبول کند» (همان: ۳۵).
- چون به عزم جانم سپاری اندرین میدان رود درد او را هر زمان از دوست صد درمان رسد (همان: ۴۴)
- «چون مکدر و صافی به هم رسند، کدورت در صافی زود تأثیر کند» (همان: ۵۳).
- «چون حق تعالی به صفت مریدی خود بر باطن آن بنده تجلی کند» (همان: ۵۵).

۳.۶.۳ کاربرد در نقش حرف اضافه

در این معنا کاربرد کمتری در متن دارد.

- ز جام طرب جرعه نوشان همه چو بلبل ز عشقش خروشان همه (همان: ۳۵)
- «و در دست اراده شیخ هم چو میّت باشد در دست غسل» (همان: ۴۱).
- «زیرا هر صفتی از صفات او بر وجه کمال است هم چو ذات او» (همان: ۷۰).

و همچنین در صفحه‌های ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۸۰ و ۸۵ به کار رفته است.

۷.۳ چه

«یکی از مفردات پرکاربرد زبان فارسی است که عملکردهای آن به صورت صفت، ضمیر، قید، پیوند یا بخشی از پیوند ظاهر می‌شود» (نوبهار ۱۳۸۹: ۲۹۸). در متن رساله حاضر، کاربرد کم‌تری دارد و به دو مورد منحصر می‌شود:

۱.۷.۳ کاربرد در نقش صفت تعجیبی

چه دولتی! که به پابوس او رسیدم من که سرفراز دو عالم شدم به دولت او
(خوارزمی: ۳۵)

۲.۷.۳ کاربرد در نقش ضمیر پرسشی

از شیخ و مریدشان چه پرسی؟ دجال و خرنند به عرش و کرسی
(همان: ۵۵)

۸.۳ دگر / دیگر

این دو واژه شناور، که به یک معنایند، در نقش‌های قید تکرار، قید نفی، قید زمان، قید ترتیب، ضمیر مبهم، و صفت مبهم به کار می‌روند.
در متن رساله کاربردهایی چون صفت مبهم، ضمیر مبهم، قید زمان، و قید ترتیب دارند.

۱.۸.۳ کاربرد در نقش صفت مبهم

- «هیچ نصیب ندارند از آن دو علم دیگر» (خوارزمی: ۴۷).
- «بگوی مر این کلمات را ده بار دگر باز سر به سجده نه و» (همان: ۶۶).
- «شرط دیگر آن که خوردنی و پوشیدنی را از وجه حلال ساخته، حد وسط را در خوردن و پوشیدن مرعی دارد» (همان: ۷۱).

۲.۸.۳ کاربرد در نقش ضمیر مبهم

- «در طریق به ارشاد مجاز گشته باشد و او نیز دیگری را به همین طریق به کمال رسانیده» (خوارزمی: ۵۲). در نقش مفعول به کار رفته است.

- «او هنوز خود از فرازونشیب راه اطلاع نیافته دیگری را چون تواند رهبری کردن؟» (همان: ۶۰). در نقش متمم به کار رفته است.
- «او را به خود آگاهی نیست با دیگری چون تواند پرداخت و رهنمونی کرد؟» (همان: ۶۰). در نقش متمم آمده است.

۳.۸.۳ کاربرد در نقش قید زمان

- «و از این جا سیر سالکان و طیران عارفان را دیگر نهایی نیست» (خوارزمی: ۵۹).
- قطره چون در بحر کل افتاد و فانی شد ز خویش اسم اعظم خوان دگر او را و بحر بیکران (همان: ۵۹)
- «به‌غیر از ادای فرایض به جماعت و تجدید وضو، دیگر از خلوت بیرون نیاید» (همان: ۷۶).

۴.۸.۳ کاربرد در نقش قید ترتیب

- «و دیگر آن که جمیع بندگان خدا از اهل زمین و آسمان او را دوست دارند بی‌اختیار» (خوارزمی: ۶۰).
- «دیگر آن که میرا گردد از جمیع صفات رذلیه و محلی شود به اخلاق حمیده» (همان: ۶۱).
- «دیگر آن که مبتدیان را به خدمت اقدام می‌باید نمود» (همان: ۷۲).
- «دیگر از شرایط ذکر آن است که مربع روی به قبله بنشیند» (همان: ۷۹).

۹.۳ که

«واژه که از مفردات پرکاربرد زبان فارسی است که به صورت چندین گونه واژگانی مختلف در جمله‌های فارسی به کار می‌رود. این گونه‌ها عبارت‌اند از: ضمیر، قید، حرف اضافه، و حرف ربط» (نوبهار ۱۳۸۹: ۲۸۸). پربسامدترین واژه شناور در متن این رساله است. به‌عنوان ضمیر غیرپرسشی، پیوند و وابستگی، صفت، و قید علت به کار رفته است که در ادامه به هر کدام از موارد اشاره می‌شود:

۱.۹.۳ کاربرد در نقش ضمیر غیر پرسشی

واژه «که» در جایگاه ضمیر غیر پرسشی با صفت مبهم (هر) هم‌راه است. با این کاربرد در متن *ارشاد/المربدین* چندین بار به کار رفته است:

هر که عاشق دیدش معشوق دان کو به نسبت هست هم این و هم آن

(خوارزمی: ۷۰)

- «هر که خواهد که بداند حق سبحانه و تعالی او را دوست می‌دارد یا نی؟ نظر بر دل خود کند» (همان: ۷۰).

هر که او در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است

(همان: ۴۵)

- «پس هر که ذره عقل دارد باید بداند که» (همان: ۵۴).

بر تخت وجود، هر که شاهنشاه است او را سوی عالم حقیقت راه است

(همان: ۸۳)

۲.۹.۳ کاربرد در نقش پیوند و وابستگی

یکی از کاربردهای «که» این است که به جمله‌ای افزوده می‌شود و آن را وابسته جمله دیگر می‌کند. جمله وابسته به خاطر وجود این وابسته‌ساز به اسم، صفت، یا قید تأویل می‌یابد و به عنوان جزء سازنده‌ای از جمله پایه درمی‌آید، این نوع «که»، که گاهی نیز حذف می‌شود، نسبت به انواع دیگر «که» کاربرد بیش‌تری دارد. کاربرد این نوع «که» در متن *رساله/ارشاد/المربدین* فراوان است. جمله بعد از «که»، که از آن به «بند موصولی» نیز تعبیر می‌شود، نقش‌های متعدد نحوی هم می‌پذیرد از جمله:

۱.۲.۹.۳ در نقش مسندالیهی

صدف بیاید و باران و بحر چندین سال هنوز مقرر نیست که می‌شود یا نه

(خوارزمی: ۴۲)

- «اما طالب باید که در طلب کیمیای سعادت به جد و اهتمام باشد» (همان: ۴۴).

- «و باید که قلاوُز راه خود، شریعت مصطفوی را صلی‌الله علیه و سلم ساخته، قدم از مذهب اهل سنت و جماعت بیرون نهد» (همان: ۴۵).

- «پس بر همه مؤمنان واجب است که زمام متابعت را ننگسلند» (همان: ۴۵).
- «ای عزیز! باید که به مجرد دانستن علوم قالی قانع شده، غافل نشینی» (همان: ۴۶).
- «هم‌چنین در خبر است که "أشد الناس عذاباً عالمٌ لم ينفعه علمه"» (همان: ۴۸).
- «پس غبن عظیم است که علم که دلیل نجات است سبب هلاک شود» (همان: ۴۸).
- «پس بر همه مؤمنان واجب است که مقصد و معاد اصلی خود که آن معرفت‌الله است از معنی خود طلبند» (همان: ۵۲).

هم‌چنین، در صفحه‌های ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۴ و ۸۵ به‌کار رفته است.

۲.۲.۹.۳ درنقش صفتی

کسانی کاندین درگاه بودند ز اسرار خدا آگاه بودند

(خوارزمی: ۳۴)

- «جمع کثیری از اخوان صدق و صفا و طالبان خدا و سالکان راه ولا و مسترشدان طریق علا از اصناف انسان که خلاصه عالمیان‌اند» (همان: ۳۵).
 - «طایفه که کوس دولت ایشان را در طارم اعلی زده‌اند» (همان: ۳۸).
 - «پس هروقت که فقیر به مرتبه رسد که او را ملکی نماند» (همان: ۴۰).
 - «کسان بودند که به‌حسب صورت از رسول صلی‌الله علیه و سلم فقیرتر بودند» (همان: ۴۰).
 - «پس چنین کسی که به چنین فقر متحقق شده باشد سید دنیا و آخرت باشد» (همان: ۴۱).
 - «راجع است به همان معنی که در بیان حدیث اول گفته شد» (همان: ۴۱).
- نه هر صدف که درو ریخت قطره باران درون سینۀ او گشت جای دردانه (همان: ۴۲)

- «آن‌ها که قدم در دایره عشق می‌نهند» (همان: ۴۳).

تا عشق تو اندر دل ویران من است اقبال سعادت است که در شأن من است (همان: ۴۴)

آن روز که طالب جمال تو شدم شب‌ها همه با فکر و خیال تو شدم (همان: ۴۴)

بررسی واژه‌های شناور در رساله/ارشاد/المربدین کمال‌الدین حسین خوارزمی ۳۱

- «مسکن آن کسانی است که به مقتضی ”مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ“ گردن اطاعت در فرمان متابعت درآورده» (همان: ۴۵). هم‌چنین، در صفحه‌های ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱ و ۸۲ به کار رفته است.

۳.۲.۹.۳ در نقش مفعولی

- «چنین گوید عبدالمفتقر الی الله الغنی المؤمن بالشريعة النبوی حسین الخوارزمی - بلغة الله اقصى الامانی - که این بنده» (خوارزمی: ۳۱).

به دل گفتم که رستی از غم و درد همین است منزل مردانه مرد

(همان: ۳۳)

- «باید دانست که هیچ طالب در ظلمت بیابان تحیر بی اقتباس مشکات جذبات و مواجید، راه نتواند برد» (همان: ۳۹).

- «ای عزیز! بدان که فقرا فقر حقیقی از این دولت به مقام یکتایی رسند» (همان: ۴۱).

- «ای عزیز! باید دانست که طالب تا جمیع بند و پیوند نفس را نشکند، و به بال همت پروازی کرده، از عقبات هواوهوس نگذرد به هیچ مقصودی نرسد» (همان: ۴۳).

- «ای عزیز! بدان که ملک عریض ”و جنة عرضها السموات و الارض“ مسکن آن کسانی است که» (همان: ۴۵).

- «بدان ای عزیز! که مراد از این متابعت کمال تبعیت است» (همان: ۴۵).

- «خوش وقت شد و فرمود که بسی وقت بود که می خواستم که این علم را با تو بیاموزم» (همان: ۴۹).

- «بدان - ایدک الله بنصره - که اهم مهمات مؤمنان را فرمان برداری حق است» (همان: ۵۲).

- «بدان - ارشدک الله به نوره - که چون طالب در حصن حصین مباحثت شیخ کامل مکمل درآید» (همان: ۵۸).

- «چنان که حضرت شیخ کبیر - قدس سره - فرموده است که اصلان به حضرت اقدس احدیت من بعض الوجوه بر سه قسم اند» (همان: ۵۹).

هم‌چنین، در صفحه‌های ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱ و ۸۵ به کار رفته است.

۴.۲.۹.۳ در نقش قید علت

- کنون کارم به من مگذار یکدم که از لطف برون آیم ازین غم
(خوارزمی: ۳۲)
- تو و گلزار خویش ای باغبان! ما و سرکویی که آب روی صد گلزار می‌بخشد خس و خارس
(همان: ۳۳)
- بگوش اندر ریاضت ای برادر! که تا یابی مراد خویش از این در
(همان: ۳۴)
- چه دولتی! که به پابوس او رسیدم من که سرفراز دو عالم شدم به دولت او
(همان: ۳۵)
- حسینی از کرم دوست ناامید مباش که ناامید نشد کس ز فضل و رحمت او
(همان: ۳۵)
- «و به زبان طعن علاوه نیفزاید که اولی الناس اول الناسی» (همان: ۳۶).
- جناب عشق بس عالی ست موسی همتی باید که نتوان بر چنان طوری شدن بی همت والا
(همان: ۳۹)
- همره بیگانه این جا درمیا کاندرا او نتوان شدن بی آشنا
(همان: ۳۹)
- «پس او را رسد که بر کائنات فخر کند که رسول- علیه الصلوة و السلام- به این فقر
فخر کرده است» (همان: ۴۰).
- «هرچگاه اضافات ساقط شد، توحید ثابت گشت که التوحید اسقاط الإضافات»
(همان: ۴۰).
- که قطره تا صدف را درنیابد نگردد گوهر و روشن نتابد
(همان: ۴۲).
- «تا از رقیب نفس خلاصی یابد که حریت عبارت از آن است» (همان: ۴۲).
- «در طلب کیمیای سعادت به جد و اهتمام باشد که پیغامبر- صلی الله علیه و سلم-
گفته‌اند: من طلب شیئاً و جدّ وجد» (همان: ۴۴).

- «از روش اهل بدعت و ضلالت تباعد و تبرا کند که هرگز هیچ‌کس از اهل بدعت به درجه کمال انسانی نرسیده است» (همان: ۴۴).
 - «پس کمال شریعت به عمل آوردن اوست که طریقت عبارت از آن است» (همان: ۴۴).
- در صفحه‌های ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴ و ۸۵ نیز می‌توان مواردی یافت.

۵.۲.۹.۳ در نقش قید زمان

- در این مورد بیش‌تر همراه با اسم زمان است.
- «که ناگاه از نسایم ریاض و نفحات فیاض احوال و مقامات ایشان شمه به مشام جان رسید» (خوارزمی: ۳۱).
 - «که ناگاه از مشرق هدایت آن مرشد طریقت و مخزن اسرار حقیقت و مظهر انوار ولایت و» (همان: ۳۳).
- بلا و رنج و محنت‌ها کشیدم که بالآخر به اهل دل رسیدم
- (همان: ۳۳)
- «پس هروقت که فقیر به مرتبه رسد» (همان: ۴۰).
- اساس کار وقتی محکم افتاد که موسی را خضر می‌گردد استاد
- (همان: ۴۲)
- «تا این زمان که بر وجه استمرار به بنده رسیده است» (همان: ۵۰).
 - «در اول طلب، که حرارت غالب است، اصلاً از صحبت و ملازمت شیخ خود جدا نشود» (همان: ۷۴).
 - «و این به سبب آن است که چون این کلمه را در قیامت در یک پله ترازو نهند هرچند در پله دیگر از گناهان که مادون شرک است نهاده شود به اسم "الله" مقاومت نکنند» (همان: ۸۰).

۶.۲.۹.۳ در نقش قید شرط

- «و میان عقل و علم تلازم واقع است که اگر به عقل امتیاز کند، میان صلاح و فساد دنیوی این مشترک است» (خوارزمی: ۴۶).

- «که چون تقصیر کند و در حرارت و ندامت او فتوری شود، راه رفتن بدو دشوار شود» (همان: ۷۴).
- «که اگر همه انبیا و اولیا به تدارک آن سعی نمایند، او را اصلاح نتوانند کرد» (همان: ۸۵).

۱۰.۳ مگر

«مگر» از واژه‌های شناور است که در نقش قید تردید، استثنا، پرسش، و نیز حرف اضافه ظاهر می‌شود. این واژه با سه کاربرد در متن به کار رفته است: قید تردید، حرف اضافه، و قید استثنا.

۱.۱۰.۳ کاربرد به عنوان قید تردید

اندرین دریای پرخوف و خطر دامن نوحی به دست آری مگر
(خوارزمی: ۳۹)

۲.۱۰.۳ کاربرد در نقش حرف اضافه

- «که هرگز هیچ کس از اهل بدعت به درجه کمال انسانی نرسیده است، مگر از راه توبه و متابعت شریعت» (خوارزمی: ۴۵).
- «و چون شیخ از او سخن پرسد و جواب گوید، مگر وقتی که شیخ گوید بر مخیز» (همان: ۷۲).
- «که این معنی فایده مندتر است و آن این است که نمی‌خواهم هیچ چیز، مگر خدای را» (همان: ۷۹).
- «یعنی هیچ موجودی نیست در باطن، مگر خدای» (همان: ۷۹).

۳.۱۰.۳ کاربرد به عنوان قید استثنا

- «آن کس به عمل ثقلین مقبول نمی‌گردد و به تدارک جمیع انبیا و اولیا اصلاح نپذیرد، مگر باز رجوع کند» (خوارزمی: ۴۱).

۱۱.۳ هم

از دیگر واژه‌های شناور است که به صورت پیوند هم‌پایگی در دو یا چند جمله هم‌پایه، ضمیر مبهم، و قید افزایش به کار می‌رود (بنگرید به نوبهار ۱۳۸۹: ۳۰۶-۳۰۷).

بررسی واژه‌های شناور در رساله/ارشاد/المربدین کمال‌الدین حسین خوارزمی ۳۵

هم قصه ناموده دانی هم نامه نانوشته خوانی
(نظامی، به نقل از نوبهار ۱۳۸۹: ۳۰۶)

در متن به صورت واژه پیوند هم‌پایگی یک یا چند جمله و هم‌چنین قید افزایش به کار رفته است:

۱.۱۱.۳ کاربرد در نقش پیوند هم‌پایگی یک یا چند جمله

مراد از فقر آن می‌دان که کرده فخر پیغمبر که مستغرق شود در حق و مستغنی هم از کونین
(خوارزمی: ۴۰)

جذب آب است این عطش در جان ما ما از آن او و او هم زان ما
(همان: ۴۰)

۲.۱۱.۳ کاربرد در نقش قید افزایش (از گروه قید استثنا)

تو هم گر عاشقی صبر بلا کن شنو پند و حسینی را دعا کن
(خوارزمی: ۳۴)

من هم بنهم قاعده‌ای در ره عشق تا بی‌قدمان قدم در این ره نهند
(همان: ۴۴)

هان ای گدای برخیز ما هم بکنیم امروز بازار لطف خود را بهر تو تیز دوران
(همان: ۴۴)

تشنگان گر آب جویند از جهان آب هم جوید به عالم تشنگان
(همان: ۷۱)

تشنه می‌نالد که کو آب گوار! آب هم نالد که کو آن آب خوار!
(همان: ۷۱)

۱۲.۳ همه

واژه «همه» سه کاربرد معنایی در متن حاضر دارد: صفت مبهم، ضمیر مبهم، و قید.

۱.۱۲.۳ کاربرد در نقش صفت مبهم

- «پس بر همه مؤمنان واجب است که مقصد و معاد اصلی خود که آن معرفت الله است از معنی خود طلبند» (خوارزمی: ۲۵).

- «پس بر همه کس واجب است که دست ارادت در دامن هدایت او زنند» (همان: ۵۳).
- «در همه آفاق ندا دردهند که الا ان الاولیا الله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون» (همان: ۵۹).
- «تواضع و نیازمندی با همه کس شعار خود سازد» (همان: ۷۳).
- «پس موسی - علیه السلام - گفت ای پروردگار من! همه بندگان تو می‌گویند این را» (همان: ۸۱).
- «اگر همه انبیا و اولیا به تدارک آن سعی نمایند، او را اصلاح نتواند کرد» (همان: ۸۴).

۲.۱۲.۳ کاربرد در نقش ضمیر مبهم

- «مقبول یکی از این طایفه مقبول همه است و مردود یکی مردود همه است» (خوارزمی: ۴۱).
- «چون باز مقبول دل شیخ گردد، همه او را قبول کنند» (همان: ۴۱).
- «همه را در فرمان آورده سرهنگ‌وار بود و نابود خود را باخته» (همان: ۵۸).
- «یعنی هرچه در سر داشتیم از هواوهوس و تمنا و خیال همه را در طلب و توجه بیفکنم» (همان: ۸۳).

۳.۱۲.۳ کاربرد در نقش قید

- درد و ستم و جفا و اندوه و بلا صد شکر که این‌ها همه در جان من است (خوارزمی: ۴۴)
- آن روز که طالب جمال تو شدم شب‌ها همه با فکر و خیال تو شدم (همان: ۴۴)
- هرچند که عیب بیش بینی نقصان همه سوی خویش بینی (همان: ۸۵)

۱۳.۳ هیچ

در نقش‌های صفت مبهم و قید نفی به کار رفته است:

۱.۱۳.۳ کاربرد «هیچ» در نقش صفت مبهم

- بشد عمر و نکرده هیچ کاری به‌جز تقصیر و جرم بی‌شماری
(خوارزمی: ۳۲)
- «باید دانست که هیچ طالب در ظلمت بیابان تحیر بی‌اقتباس مشکات جذبات و مواجید، راه نتواند برد» (همان: ۳۹).
- «لیکن عدم تملک را معنی آن است که فقیر را هیچ چیز نباشد» (همان: ۴۰).
- «که هرگز هیچ‌کسی از اهل بدعت به درجه کمال انسانی نرسیده است» (همان: ۴۵).

۲.۱۳.۳ کاربرد در نقش قید نفی

- «آن‌ها که تقلیل را به مرتبه‌ای رسانند که اندک خورند یا هیچ نخورند»
(خوارزمی: ۷۷).
- «چون قول راست نبود، فعل راست نبود و او را هیچ کمال میسر نخواهد شد»
(همان: ۷۸).

۱۴.۳ یک / یکی

این دو واژه شناور می‌توانند به‌عنوان ضمیر مبهم، ضمیر شمارشی، صفت شمارشی، و قید نقش پذیرند. این دو واژه کاربرد کمی در متن دارند و کاربرد آن‌ها به ضمیر مبهم، ضمیر شمارشی، قید، و صفت شمارشی منحصر می‌شود.

۱.۱۴.۳ کاربرد در نقش ضمیر مبهم

- «و مردود یکی مردود همه است» (خوارزمی: ۴۱).
- پیوسته ز درد دل خود نال «حسینی» باشد که ز صد ناله یکی کارگر افتد
(همان: ۳۳)

۲.۱۴.۳ کاربرد در نقش ضمیر شمارشی

- سال‌ها بردند مردان انتظار تا یکی را بار بود از صد هزار
(خوارزمی: ۳۸)

- «یکی از مشایخ ظاهر گردد چون او را بیابد و داعیه توبه کردن در باطن او پیدا شود، زود سعی توبه کردن کند» (همان: ۵۵).
- «باید که اگر شیخ صد بار مرید را رد کند، مرید پیوند دل محکم تر سازد که صد رد پیر، مرید را چندان نبود که یک رد مرید شیخ را» (همان: ۸۴).

۳.۱۴.۳ کاربرد در نقش قید

- ز من ای دوست! این یک نکته بپذیر برو فتراک صاحب‌دولتی گیر
(خوارزمی: ۴۲)
- یک لحظه ز یاد دوست غافل منشین او خواه تو را یاد کن و خواه مکن
(همان: ۴۴)
- «به یک معنی عبارت از این طایفه است که از نتیجه عمل عالم به علم ربانی شده‌اند»
(همان: ۴۶).

۴.۱۴.۳ کاربرد در نقش صفت شمارشی

- هیچ بانگ کفزدن ناید به در از یکی دست تو بی دست دگر
(خوارزمی: ۷۰)
- «و آن خلوت است که جای یک کس بود که در وقت نمازگزاردن در زحمت نیفتد»
(همان: ۷۵).
- «باید که یک دم بی‌وضو نباشد، زیرا که دوام وضو شعار مؤمنان است» (همان: ۷۶).

۴. نتیجه‌گیری

واژه‌های شناور یا آنچه در دستور زبان‌های سنتی تحت عنوان «مفردات» از آن‌ها یاد می‌شود به واژه‌هایی اطلاق می‌شود که نمی‌توان بدون توجه به روابط و نقش آن‌ها با سایر ارکان جمله برای آن‌ها عنوان صرفی خاصی متصور شد. به لحاظ زبان‌شناختی و با توجه به ساختار زبان فارسی این واژه‌ها بین حوزه ساخت‌واژه زبان فارسی و نحو در نوسان‌اند. از این جهت که واژه‌اند به حوزه ساخت‌واژه مربوط‌اند و از این حیث که تعیین نقش آن‌ها مستلزم توجه و دقت در روابط نحوی حاکم بر جمله است، در حوزه نحو قرار می‌گیرند. در واقع، می‌توان

چنین واژه‌هایی را مقوله‌ها یا اجزایی ساخت‌واژی - نحوی دانست. در دستورزبان‌های سنتی به دلیل پیچیدگی تعیین نقش آن‌ها و ازسوی دیگر، فراوان بودن تعدادشان به این نوع واژه‌ها توجه کافی نشده است. در مقاله حاضر سعی شد تا این واژه‌ها در متن رساله/ارشاد المریدین بررسی شوند. ارشاد المریدین رساله‌ای تألیف شیخ حسین خوارزمی، عارف قرن نهم هجری، است که با نثری ساده و روان، برای راه‌نمایی و هدایت سالکان و مریدان نگاشته شده است. بررسی حاضر نشان می‌دهد که واژه‌های بس / بسی، تا، چند / چندین، چنین / چنان، چون / چو، هم‌چو / هم‌چون، چه، دگر / دیگر، که، مگر، هم، همه، هیچ، و یک / یکی از واژه‌های شناوری هستند که در این متن به کار رفته‌اند. بیش‌تر این واژه‌ها نقش‌های دستوری متفاوتی را در متن پذیرفته‌اند. از جمله قید (در انواع پرسش، منظور، زمان، شرط، استثنا، تردید، افزایش، نفی، و ترتیب)، صفت (در انواع مقدار، پرسشی، مبهم، و تعجبی)، حرف اضافه، مسندالیه، هم‌پایگی، ضمیر (در انواع مبهم، پرسشی، غیرپرسشی، و شمارشی) به کار رفته‌اند. در این میان می‌توان پرکاربردترین واژه شناور ارشاد المریدین را واژه «که» دانست. جمله بعد از واژه شناور «که» نیز نقش‌های متعددی پذیرفته است. از آن میان می‌توان به نقش ضمیر غیرپرسشی، پیوند، مسندالیه، صفت، مفعول، قید زمان، و قید شرط اشاره کرد.

کتاب‌نامه

- بهروز، اکبر (۱۳۴۸)، «معانی و انواع مفردات زبان فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، س ۲۱، ش ۲ و ۳، پیاپی ۹۰ و ۹۱.
- بهروز، اکبر (۱۳۵۵ الف)، «انواع و معانی مفردات زبان فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۱۱۷.
- بهروز، اکبر (۱۳۵۵ ب)، «انواع و معانی مفردات زبان فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۱۱۸.
- خوارزمی، شیخ حسین (زیر چاپ)، *ارشاد المریدین*، به تصحیح فاطمه مدرسی و آ. خانی. طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۹۵)، *فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۸۷)، *از واج تا جمله؛ فرهنگ زبان‌شناسی - دستوری*، تهران: چاپار.
- نوبهار، مهرانگیز (۱۳۷۳)، «مفردات یا عناصر شناور در زبان فارسی»، در: *مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی*، به‌کوشش سیدعلی میرعمادی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- نوبهار، مهرانگیز (۱۳۸۹)، *دستور کاربردی زبان فارسی*، تهران: رهنما.

